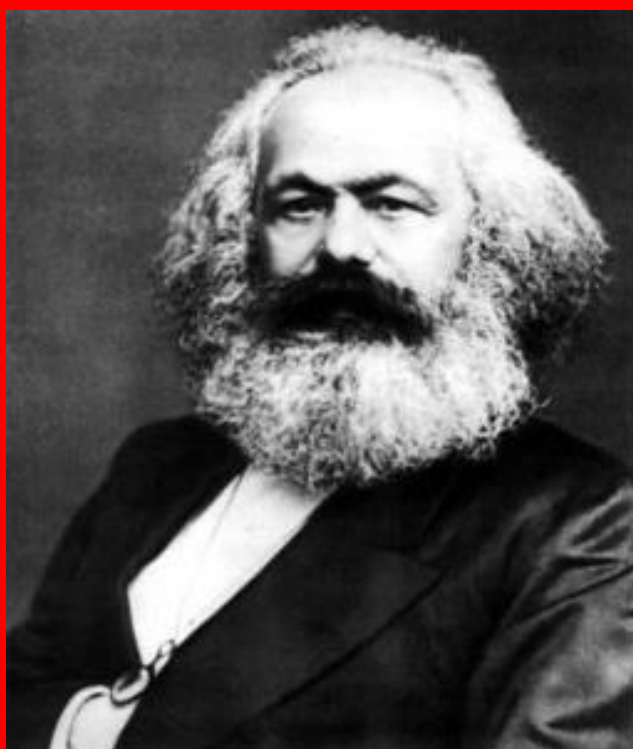


# کمونیزم کارگری وجدان رادیکال چپ سرمایه

(بخش سوم)



در دفاع از مارکسیسم

## صدای انترناسیونالیستی

E-mail: [internationalist.voice@gmail.com](mailto:internationalist.voice@gmail.com)

Homepage: [www.internationalist.tk](http://www.internationalist.tk)

## لیست مباحث سری مقالات:

### مباحث بخش سوم (این بخش):

- انقلاب ۱۳۵۷ ایران از منظر اتحاد مبارزان کمونیست
- مفهوم مارکسیستی انقلاب اجتماعی
- انقلاب دمکراتیک از منظر اتحاد مبارزان کمونیست
- پس گرفتن انقلاب دمکراتیک
- دزدی آثار دیگران

### مباحث بخش دوم:

- تغییر نام از سهند به اتحاد مبارزان کمونیست
- ایدئولوژی مارکسیست – لنینیستی اتحاد مبارزان کمونیست
- کشور اتحاد مبارزان کمونیست
- اتحاد مبارزان کمونیست و جنبش "کمونیستی" ایران
- اتحاد مبارزان کمونیست و جناح تئوکراتیک بورژوازی

### مباحث بخش اول:

- مقدمه
- آذرخش
- سهند، هوادار اتحاد مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر
- گرایش خط ۳ و اتحاد مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر
- سهند و مبارزه ضد امپریالیستی
- خمینی خرده بورژوا

## انقلاب ۱۳۵۷ ایران از منظر اتحاد مبارزان کمونیست

در جریان تحولات سال ۱۳۵۷ و بعد از آن، اتحاد مبارزان کمونیست معتقد بود، انقلابی در ایران در جریان بود. این مسئله را وارثان اتحاد مبارزان کمونیست یعنی جریان‌های فکری تحت عنوان «کمونیسم کارگری» سوای از گرایش‌های متفاوت درونی، در رویدادهای متفاوت اجتماعی تکرار کرده‌اند. اگر از مبالغه‌های وارثان اتحاد مبارزان کمونیست بگذریم، در آن سالها اتحاد مبارزان کمونیست در تحولات جامعه نقشی نداشت و نمی‌توانست همچون دیگر گرایش‌های چپ سرمایه‌بر روند تحولات تاثیر گذار باشد. با این حال بررسی نظرات و تئوریهای اتحاد مبارزان کمونیست در رابطه با مفهوم انقلاب اجتماعی، ماهیت ضد کمونیستی، ارتجاعی و بورژوائی این جریان فکری را عریان می‌سازد.

در گام نخست سعی خواهیم کرد، بسیار اجمالی از زبان اتحاد مبارزان کمونیست و رهبر تئوریک آن منصور حکمت، ببینیم چه انقلابی در جامعه در جریان بود و پیروزی آن انقلاب چه نظام اجتماعی را در جامعه جایگزین شیوه تولید کنونی یعنی سرمایه‌داری می‌کرد و این گرایش فکری بدنبال پاسخگویی به کدام معضلات اجتماعی بود. این مسئله از آن سو حائز اهمیت است که گرایش‌های کلام رادیکال چپ دستگاه سیاسی سرمایه‌بعضوان نمونه پیکار، رزمندگان و غیره از این تحولات بعنوان قیام نام می‌بردند، نه انقلاب.

اتحاد مبارزان کمونیست زمینه‌های شکلگیری انقلاب ۱۳۵۷ را در بحران اقتصادی سال ۱۳۵۵ جستجو می‌کرد و ماهیت انقلاب را نیز «انقلاب دمکراتیک» ارزیابی می‌کرد. هدف انقلاب را نیز به زیر کشیدن استثمار و ارتجاع امپریالیستی در ایران اعلام میداشت و این چنین می‌گفت:

"انقلاب دمکراتیک کنونی ایران که بر زمینه بحران اقتصادی اواسط سال ۱۳۵۵ شکل گرفت، در اولین مراحل خود و با قیام بهمن، رژیم سلطنت را که مدافع مستقیم استثمار و ارتجاع امپریالیستی در ایران بود به زیر کشید." [۱]

ما فعلا از این مسئله که چطور یک بحران اقتصادی، در عصر امپریالیسم آن هم در یک کشور مجزا منجر به انقلاب شد، می‌گذریم. ما به این مسئله در بحث تز ضد مارکسیستی «سوسیالیسم در یک کشور» باز خواهیم گشت. اما مجدداً به بحث انقلاب اتحاد مبارزان کمونیست برمیگردیم. اتحاد مبارزان کمونیست جنبش ضد سلطنتی و ضد امپریالیستی را که رهبریش در دست بورژوازی ارتجاعی و ضد انقلابی بود، انقلاب ۱۳۵۷ می‌نامد. و همیشه هم از رهبری خرده بورژوائی نام میبرد. جنبشی که تحولات ۱۳۵۸ - ۱۳۵۶ و همچنین جنبش انقلابی پرولتاریا را تحت الشعاع خود قرار داد و در روند خود بورژوازی اسلامی را جایگزین بورژوازی سلطنت طلب کرد.

ما به درک کائوتسکیستی اتحاد مبارزان کمونیست از مفهوم امپریالیسم در بخش بعدی یعنی در بحث «ما فوق سود امپریالیستی» بر خواهیم گشت، فعلاً ببینیم منصور حکمت زمانی که احساسات ضد امپریالیستی اش و بخصوص تب ضد آمریکائی اش خیلی بالا بود در رابطه با انقلاب ۱۳۵۷ و ماهیت ضد امپریالیستی انقلاب، چه می‌گوید:

"یکی از وجوه بارز انقلاب ما، خصلت آشکارا ضد امپریالیستی آن بوده است. امپریالیسم بطور اعم و امپریالیسم آمریکا بمثابه امپریالیسم مسلط بر اقتصاد و سیاست ایران بطور اخص آماج اعتراض پرولتاریای انقلابی در ایران قرار گرفته است." [۲]

از آنجائیکه اتحاد مبارزان کمونیست و آقای منصور حکمت در سالهای ۱۳۵۸-۱۳۵۶ در فضای سیاسی ایران ناشناخته بودند، قطعاً احساسات آتشین ضد امپریالیستی و ضد آمریکائی اتحاد مبارزان کمونیست و منصور حکمت نمی توانست در فضای سیاسی ایران کوچکترین نقشی داشته باشد، با این وجود، اتحاد مبارزان کمونیست به عنوان یک گرایش فکری هر چند هم ضعیف بدنبال پاسخ سوالاتی بود که انقلاب ضد امپریالیستی (یعنی انقلابی که در جریان بود) و مبارزه طبقاتی پیش روی این گرایش فکری قرار داده بود. منصور حکمت در این رابطه چنین می گوید:

"ما مشخصاً بدنبال پاسخ سوالاتی هستیم که مبارزه طبقاتی و انقلاب حاضر پیش روی ما قرار میدهد." [۳]

سوال اساسی برای منصور حکمت این بود که چطور و چگونه دستاوردهای انقلاب ضد امپریالیستی را به سرانجام برساند. تثبیت نظم جدید تحت عنوان دفاع از دستاوردهای انقلاب ضد امپریالیستی مختص این گرایش فکری نیست و تمامی گرایشات چپ سرمایه در تحکیم نظم جدید و در ثبات بورژوازی اسلامی تحت القاب رادیکال و انقلابی نقش اساسی ایفا کردند. ما به تفضیل این مسئله را در بخش های قبلی بررسی کردیم. [۴]

ما همچنین به وضوح در بخش های قبلی مشاهده کردیم که به باور اتحاد مبارزان کمونیست در مقطع ۱۳۵۷ طبقات انقلابی دیگری به غیر از طبقه کارگر خواستار تحولات انقلابی در انقلاب ضد امپریالیستی بودند و یکی از این طبقات هم «خرده بورژوازی» بود و از سوی دیگر خمینی را «رهبری خرده بورژوائی» ارزیابی میکرد. در رابطه با نقش خمینی در انقلاب ضد امپریالیستی به باور اتحاد مبارزان کمونیست، منصور حکمت این چنین می گوید:

"خمینی که احترامش را در نزد توده ها نه به فقه اسلامی، بلکه به حضور فعالش در مبارزات ضد سلطنتی مدیون است، خود تنها به ولایت فقیه و کسب موقعیتی ممتاز برای روحانیت در هیرارشی قدرت عشق میورزد." [۵]

بر خلاف هذیان گوئیهای چپ سرمایه که از جنایتکاری چون خمینی مبارز ضد سلطنت می ساخت و برایش احترامی نزد توده ها قائل می شد، انترناسیونالیستها (آری در همان بهمن ماه) اعلام کردند خمینی مترقی تر از ملکه انگلستان و یا امپراطور اول بوکاسا نیست. قطعاً به سرانجام رساندن دستاوردهای انقلاب ضد امپریالیستی نیازمند آن بود که طبقه کارگر بعنوان سیاهی لشکر و نه بعنوان طبقه اجتماعی پشت سر خواست های اجتماعی طبقه دیگری، طبقه بورژوازی قرار بگیرد. اتحاد مبارزان کمونیست نیز می خواهد طبقه کارگر را برای تثبیت نظم جدید و بردگی مزدی زیر سلطه بورژوازی جدید و تحت عنوان دفاع از دستاوردهای انقلاب و شکست قطعی ضد انقلاب (بورژوازی که قدرت خود را از دست داده است) بسیج نماید. منصور حکمت می گوید:

"کارگران و توده های وسیع زحمتکش را برای دفاع از دستاوردهای انقلاب و شکست قطعی ضد انقلاب بسیج نماید." [۶]

حال ببینیم درک و برداشت منصور حکمت از دستاوردهای انقلاب چیست و طبقه کارگر را برای چه چیزی می خواهد بسیج کند؟ اتحاد مبارزان کمونیست همچون سایر گرایشات چپ سرمایه معتقد بود که سرمایه داری ایران، سرمایه داری وابسته بود و بدنبال آن بود تا به سرمایه داری مستقل دست یابد. کشورشان استقلال پیدا کند و از سلطه امپریالیسم رهائی یابد. کشورشان به آزادی برسد. منصور حکمت این چنین بی پیرایه خواستهای خود را مطرح می کند:

"برای مبارزه واقعی بر علیه امپریالیسم، برای تامین واقعی نان، استقلال، و آزادی، این حکومت موقت است که باید از کارگران پشتیبانی کند و نه کارگران از حکومت موقت." [۷]

با تثبیت بورژوازی اسلامی که توام با سرکوب مبارزات طبقه کارگر بود، مبارزه طبقاتی شکل تدافعی بخود گرفت. در چنین شرایطی یعنی در بهمن ماه ۱۳۵۸ اتحاد مبارزان کمونیست همچنان معتقد است که، اگر چه انقلاب جوشش درونی و توان حرکت خود را از دست داده اما هنوز شکست نخورده است:

"لیکن اگر انقلاب به حل مسأله اساسی خویش، مسأله قدرت حاکمه، نایل نیامده است جوشش درونی و توان حرکت خویش را هم از دست نداده است. به عبارت دیگر اگر انقلاب پیروز نشده است، شکست نیز نخورده است." [۸]

سوال اساسی برای اتحاد مبارزان کمونیست این بود که چگونه جوشش درونی و پتانسیل را به انقلابی که رخوت اندام آن را گرفته است برگرداند. چگونه به حرکت انقلابی طبقات زحمتکش (بله، طبقات انقلابی از منظر اتحاد مبارزان کمونیست) شادابی را برگرداند. منصور حکمت نگرانی خود را این چنین بیان میدارد:

"حال سؤال اساسی این است که اگر از نقطه نظر شرایط عینی اقتصادی جامعه و ریشه های حرکت انقلابی طبقات زحمتکش، قلب انقلاب همچنان میتپد، چگونه میتوان رخوت اندام آن یعنی دست کشیدن بخش عمده کارگران و زحمتکشان از مبارزه مستقیم بر سر قدرت سیاسی را توضیح داد و برای جلب مجدد آنان به چنین مبارزه ای در این مقطع معین چه باید کرد؟" [۹]

در مباحث قبلی دیدیم که اتحاد مبارزان کمونیست خرده بورژوازی را طبقه انقلابی ارزیابی می کرد و خمینی را رهبر خرده بورژوازی می پنداشت و معتقد بود که طبقات انقلابی دیگری نیز اهداف انقلاب را دنبال می کردند. اتحاد مبارزان کمونیست به کنکاش خود در راستای کشف آن ابعادی است که انقلاب را به کمک طبقات انقلابی دیگر و مائوئیست مابانه (چند طبقه) پیش ببرد و این چنین می گوید:

"شناخت این جبهه‌های اصلی انقلاب - بوسیله کمونیستها، و شرکت فعالانه آنها در مبارزه‌ای است که طبقات انقلابی و بویژه طبقه کارگر ناگزیر در این عرصه‌ها دنبال میکنند." [۱۰]

ظاهرا تعریف و تمجید مائوئیست مابانه اتحاد مبارزان کمونیست از «طبقات انقلابی» تمام شدنی نیست! نکته حائز اهمیت این است که پیروزی این انقلاب ضد امپریالیستی چه دستاوردی می‌بایست داشت و یا به عبارت واضح‌تر پیروزی این انقلاب منجر به چه نوع از نظام اجتماعی می‌شد. اتحاد مبارزان کمونیست این چنین پاسخ می‌دهد:

"باید تاکید کنیم که شعار برقراری جمهوری دموکراتیک خلق که با قاطعترین و جامعترین شکل شرایط لازم برای حفظ و دفاع از دستاوردهای انقلاب را در بر میگیرد، شعار مبارزاتی در مرحله کنونی است." [۱۱]

ما بسیار گذرا متوجه شدیم که از منظر اتحاد مبارزان کمونیست یک انقلابی در ایران در جریان بود. این انقلاب ضد امپریالیستی بود و ماهیت انقلاب ضد امپریالیستی نیز انقلاب دموکراتیک بود و نظام اجتماعی که قرار بود در فردای پیروزی انقلاب دموکراتیک در جامعه برقرار شود، جمهوری دموکراتیک خلق بود.

اما پیش از بررسی و تجزیه و تحلیل ماهیت انقلاب ضد امپریالیستی اتحاد مبارزان کمونیست و نظام اجتماعی که پیروزی انقلاب ضد امپریالیستی اتحاد مبارزان کمونیست منجر به آن می‌شد، یعنی نظام اجتماعی «جمهوری دموکراتیک خلق»، برداشت و تبیین خودمان را از مفهوم انقلاب اجتماعی بیان کنیم. این مسئله سوای از اینکه نگرش مارکسیستی را از مفهوم انقلاب اجتماعی و نیروی مادی آن را در نظامهای اجتماعی متفاوت بیان می‌کند بلکه همچنین دیالکتیک نظام اجتماعی جدید را که جایگزین نظام اجتماعی کهن می‌گردد نیز بررسی می‌کند.

### مفهوم مارکسیستی انقلاب اجتماعی

از هنگامی که طبقات اجتماعی شکل گرفتند و استثمار انسان از انسان آغاز شد و این استثمار شکل سیستماتیک به خود گرفت و طبقه‌ای نعمات مادی تولیدی را تصاحب نمود، این استثمار زمینه‌های شکل‌گیری قیام‌ها، عصیان‌ها، شورش‌ها و حتی انقلابات را فراهم ساخت. ولی شرایط مادی برای اعتراضات اجتماعی و حتی قیام‌ها و طغیان‌ها بسیار متفاوت از شرایط مادی تحقق انقلاب اجتماعی است. اگر شرایط مادی برای اعتراضات اجتماعی مهیا باشد ولی شرایط ذهنی آماده نباشد و یا اینکه معترضان برای اعتراض خود افق یا دورنمایی نداشته باشند، جامعه منفجر خواهد شد و این اعتراضات بیشتر به شکل طغیان‌ها، عصیان‌ها و یا حتی قیام‌ها شکل خواهند گرفت.

انقلاب اجتماعی پروسه‌ای است که در روند آن مناسبات تولیدی و به تبع آن مناسبات اجتماعی نوینی جایگزین مناسبات تولیدی و اجتماعی کهن می‌گردد. این یک حقیقت انکارناپذیر است که "تاریخ کلیه جوامع تاکنونی، تاریخ مبارزه طبقاتی بوده است." ولی این امر به مفهوم این نیست که

همیشه نبرد استثمار شدگان تاریخ با حاکمان جوامع طبقاتی منتهی به انقلاب اجتماعی و دگرگونی مناسبات تولیدی شده است.

پیش از آنکه مناسبات تولیدی فئودالی، جایگزین مناسبات تولیدی برده داری گردد، تاریخ برده داری مملو از عصیان و قیام بردگان بوده است که معروفترین آنها قیام بردگان برهبری اسپارتاکوس بوده است. شرایط زندگی بردگان و ظلم و ستمی که بر آنها روا می شد، زمینه اعتراضات را فراهم کرده بود. اسپارتاکوس رهبری اعتراضات را در سال ۷۳ پیش از میلاد شروع کرد. در جریان قیام اسپارتاکوس بردگان زیادی آزاد شدند و به صف قیام کنندگان پیوستند. بردگان برهبری اسپارتاکوس چندین سال در برابر سپاه مجهز «روم» مقاومت کردند. سر انجام قیام اسپارتاکوس در سال ۷۱ قبل از میلاد علیرغم جانفشانی ها و مقاومت های حماسی توسط سپاه «روم» سرکوب شد و بردگان اسیر به صلیب کشیده شدند.

بردگان در قیامهایشان آلترناتیوی برای نظام برده داری نداشتند، خواست شان، آزاد شدنشان و برگشت شان به سرزمین هایشان بود. بردگان هرگز نه افق نظام فئودالی را داشتند، نه می خواستند و نه می توانستند به طبقه حاکم ارتقاء یابند، بلکه زندگی آزاد بدون زنجیر بردگی دنیای آرزوهایشان را تشکیل می داد.

همین مسئله در مورد نظام فئودالی (نظام سرف داری یا رعیت داری) نیز صادق است. شورشها و عصیانهای متعددی در دوران فئودالی (سرف داری) در تاریخ به ثبت رسیده است. رعیت یا سرف دیگر برده نبود. اختیار جاننش دست خودش بود، منتهی وابسته به زمین بود. اگر مالک زمین عوض می شد، عملاً به مالک جدید منتقل می شد. یکی از معروف ترین شورش رعیت ها شورش «پوگاچف» بود که بین سالهای ۱۷۷۵ تا ۱۷۷۳ میلادی در امپراطوری روسیه بوقوع پیوست. [۱۲]

رعیت ها (سرف ها) هرگز با هدف و خواست نظام سرمایه داری دست به شورش نزدند. افق آنها در بهترین حالت بیشتر از دست یافتن به قطعه زمین و عدالت نسبی نبوده است. رعیت های (سرف های) استثمار شده روابط تولیدی جدیدی بوجود نیاوردند، هیچ انقلاب بورژوائی طبقه رعیت و یا حتی (دهقان) را طبقه حاکمه نکرد و نمی توانست هم بکند. به عبارت بهتر، طبقه رعیت، طبقه سرمایه دار نشد، بلکه روابط تولیدی سرمایه داری تدریجاً در بطن نظام فئودالی رشد یافت و طبقه جدید یعنی طبقه سرمایه دار نه جایگزین طبقه رعیت و یا حتی دهقان بلکه جایگزین طبقه ارباب گردید.

در درون نظام فئودالی نطفه های دو طبقه اجتماعی یعنی پرولتاریا و بورژوازی بوجود آمد و هر دوی این طبقات سپس به طبقات اصلی جامعه تبدیل شدند. در حقیقت رشد این طبقات در جامعه بود که توانست به حاکمیت فئودالیسم خاتمه دهد. به عبارت دیگر در درون روابط فئودالی، نطفه های روابط سرمایه داری بوجود آمد و شروع به رشد کرد. کارگاه ها، کارخانجات و دیگر صنایع نه توسط طبقه فئودال بلکه توسط سرمایه داران و در درون نظام فئودالی بوجود آورده شدند.

رشد تدریجی روابط تولیدی سرمایه داری در درون نظام فئودالی در روند خود عدم تجانس روبنای جامعه یعنی قدرت سیاسی را با زیر بنای جامعه بوجود آورد که زمینه های شکل گیری انقلابات

بورژوازی را مهیا کرد. "آزادی، برابری، برادری" شعار و سمبل انقلاب کبیر فرانسه بود. این شعار نه شعار رعیت ها و یا حتی دهقانان بلکه شعار طبقه ای بود که در حال رشد بود و روابط تولیدی نوینی را در درون نظام فئودالی که در حال رشد بود نمایندگی میکرد، یعنی طبقه بورژوا که در آن مقطع یک طبقه انقلابی بود. روابط تولیدی جدید ( روابط تولیدی سرمایه داری) برای مسلط شدن در جامعه نیازمند آزادی شهروندی بود، نیازمند برابری یعنی «قانون یکسان برای همه» در جامعه بود.

انقلاب مشروطیت ایران که بی تاثیر از انقلاب کبیر فرانسه نبود با دو خواست اصلی «پارلمان» و «قانون اساسی» شکل گرفت که آزادی و عدالت از شعارهای اصلی آن بودند. انقلاب مشروطه بیانگر انقلاب بورژوا - دموکراتیک ایران بود که بنا به محدودیت های کشور پیرامونی چون ایران با تاخیر انجام گرفت. انقلاب مشروطیت سر انجام بعد از سالها تلاش در سال ۱۲۸۵ شمسی به پیروزی رسید و منجر به تشکیل مجلس شورای ملی و تصویب اولین قانون اساسی ایران شد. [۱۳]

تنها یک طبقه اجتماعی در طول تاریخ بشریت بوجود آمده و با توجه به شرایط مادی خود قادر بوده، آلترناتیوی در مقابل نظامی که آن را استثمار می کند ارائه دهد و آن هم طبقه پرولتاریا بوده است و آلترناتیو آن هم نظام کمونیستی است. بر خلاف نظام های پیشین که نطفه های آنان ابتدا در درون نظام های طبقاتی قبلی بوجود آمد و در درون نظام قبلی شروع به رشد کردند و سر انجام به نظام حاکم تبدیل شدند، آلترناتیو پرولتاریا برای نظام سرمایه داری، به عبارت دیگر نطفه روابط تولیدی سوسیالیستی نمی تواند در درون نظام سرمایه داری بوجود آید تا بتواند به رشد خود ادامه دهد.

منتهی باز هم برخلاف طبقات استثمار شده پیشین، طبقه بردگان و طبقه سرف (و یا حتی دهقان) برای اولین بار در تاریخ، طبقه استثمار شده این رسالت را بر عهده دارد تا به حاکمیت برسد و روابط تولیدی نوینی را بوجود آورد، طبقه ای که نمی تواند خود را رها کند مگر آن که کل بشریت را از یوغ نظام طبقاتی رها سازد و سپس خود را به مثابه یک طبقه از بین ببرد.

"در همه انقلابهای پیشین شیوه فعالیت همواره بلا تغییر باقی می ماند و مسئله تنها بر سر توزیع متفاوت این فعالیت، نحوه جدیدی از توزیع کار بین دیگر اشخاص بود، در حالیکه انقلاب کمونیستی علیه شیوه تاکنون موجود فعالیت متوجه است، کار را بر می چیند و حاکمیت همه طبقات را همراه با خود این طبقات لغو می سازد، زیرا توسط طبقه ای انجام می گیرد که دیگر در جامعه بعنوان یک طبقه محسوب نمی شود، بعنوان یک طبقه برسمیت شناخته نمی شود، و در نفس خود بیان انحلال همه طبقات، ملیت ها و نظایر آن در جامعه کنونی است." [۱۴]

اگر چه پایه های مادی مناسبات تولیدی سوسیالیستی در درون نظام سرمایه داری بوجود می آید، خود روابط سوسیالیستی تحت هیچ شرایطی نمی تواند در درون نظام سرمایه داری بوجود آید. سرمایه داری نیروهای مولده را رشد میدهد و همین رشد یک تضاد اصلی را نیز بوجود می آورد، از سوئی نیروهای مولده جمعی می شوند ولی از سوی دیگر روابط تولیدی خصوصی (مالکیت خصوصی بر ابزار تولید) است. به عبارت بهتر در دوران سرمایه داری، رشد نیروهای مولده،



تضاد کار و سرمایه زمینه و شرایط مادی انقلاب کمونیستی را فراهم می‌سازد. شرایط عینی برای انقلاب کمونیستی مهیا می‌شود.

انقلاب کمونیستی اولین انقلاب در تاریخ بشریت است که طبقه استثمار شده با آگاهی طبقاتی خود و با شناخت نسبی از روابط تولیدی آینده و برای از بین بردن تناقض بین نیروهای مولده و روابط تولیدی دست به انقلاب می‌زند.

انقلاب کمونیستی یک انقلاب جهانی است. به عبارت دیگر انقلاب کمونیستی همچون زمین لرزه سیاسی است که مرکز آن می‌تواند در کشور و یا کشورهایی باشد ولی شرط پیروزی آن گسترش امواج این زمین لرزه سیاسی به سایر نقاط و کشورهاست. در غیر اینصورت همچون انقلاب اکتبر علیرغم جانفشانی‌های پرولتاریای روسیه، انقلاب ایزوله شده و سرانجام رو به انحطاط خواهد گذاشت. روابط تولید سوسیالیستی تنها در مقیاس جهانی امکان پذیر است و نمی‌توان جزایر سوسیالیستی در درون نظام سرمایه داری تشکیل داد. به این مسئله انگلس به وضوح در "الفبای کمونیسم" تاکید می‌کند. و در سوال و جواب این چنین به شکل و ماهیت جهانی انقلاب کمونیستی تاکید می‌کند:

"سوال نوزدهم: آیا ممکن است که این انقلاب در یک کشور واحد انجام شود؟"

جواب: نه، صنایع بزرگ همه ملت‌های روی زمین و مخصوصا ملت‌های متمدن را بوسیله ایجاد بازارهای جهانی بطوری بهم متصل نموده است که هر ملت با وقایعی که در میان ملت دیگر پیش آید، بستگی پیدا می‌کند.... این انقلاب یک انقلاب دنیائی است و لذا در یک سر زمین دنیائی نیز انجام خواهد یافت." [۱۵]

هیچ نظام اجتماعی در دوران شکوفائی خود از هم پاشیده نمی‌شود، تنها پس از یک دوره انحطاط است که جای خود را به نظام اجتماعی عالیتری می‌سپارد. این مسئله در مورد نظام سرمایه داری نیز صادق است. تاریخ شیوه تولید سرمایه داری را میتوان به دو دوره تقسیم کرد. دوره اول زمانی است که بورژوازی نقش انقلابی ایفا می‌کرد و مناسبات تولیدی امکان رشد نیروهای تولیدی را فراهم می‌آورد. دوره دوم زمانی است که سرمایه داری وارد دوران انحطاط خود شده است، طبقه بورژوا یک طبقه ضد انقلابی و ارتجاعی است و روابط سرمایه داری مانعی در راه پیشرفت نیروهای تولیدی است. در عصر انحطاط سرمایه داری، روابط تولیدی سرمایه داری غل و زنجیری بر دست و پای نیروهای تولیدی می‌شود. تنها در این مقطع است که شرایط مادی برای وقوع یک انقلاب اجتماعی و در عصر کنونی انقلاب کمونیستی مهیا می‌شود.

لنین بیش از صد سال قبل تصویر روشن و واضحی از رشد سرمایه داری و نقش بورژوازی ارائه میدهد و از دوره‌های متفاوت تاریخی نام می‌برد و اینکه با شروع جنگ جهانی امپریالیستی یعنی سال ۱۹۱۴ بورژوازی نقش مترقی خود را از دست داد و نقش ارتجاعی و ضد انقلابی به خود گرفت، به عبارت دیگر سرمایه داری وارد دوران انحطاط خود شد و این چنین می‌گوید:

"تقسیم بندی معمول دورانهای تاریخی که به کرات در ادبیات مارکسیستی ذکر شده و بارها توسط کائوتسکی تکرار شده و در مقاله پوترسف استفاده شده، بدین قرار است: ۱۸۷۱-۱۷۸۹، ۱۹۱۴-

۱۸۷۱، ۱۹۱۴-۹ در اینجا، مانند هر جای دیگری در طبیعت و اجتماع، مرزبندیهای قراردادی و متغییر، نسبی و نه مطلق می‌باشند. ما مهمترین و برجسته ترین وقایع تاریخی را فقط بطور تقریبی به عنوان نقطه عطف در جنبشهای تاریخی مهم اختیار میکنیم. اولین دوران از انقلاب کبیر فرانسه تا جنگ فرانسه - پروس دوران تعالی بورژوازی و پیروزی آن است، این دوران فراز بورژوازی، دوران جنبشهای بورژوا دمکراتیک بطور کلی و جنبش های بورژوا - ملی بطور خاص، دوران سقوط سریع موسسات مطلقه و فرتوت فئودالی است. دوران دوم، دوران سلطه کامل و زوال بورژوازی، دوران گذار از خصالت مترقی بورژوازی به خصالت ارتجاعی و حتی بغایت - ارتجاعی سرمایه مالی است. این دورانی است که یک طبقه نوین مدرن، دمکراسی مدرن در حال تدارک و جمع آوری تدریجی قواست. دوران سوم، که تازه آغاز شده، بورژوازی را در همان "موقعیتی" قرار میدهد که اربابان فئودال در دوران اول قرار داشتند. این دوران امپریالیسم و تکانهای شدید امپریالیستی و همچنین تکانهای شدیدی که ناشی از ماهیت امپریالیسم است، می باشد. [۱۶]

این مسئله بیانگر آن است که در عصر رو به رشد نظام سرمایه داری، شرایط مادی برای وقوع انقلاب کمونیستی هنوز مهیا نبود. هنوز عصر انقلابات کمونیستی شروع نشده بود. کمون پاریس در شرایطی بوقوع پیوست که نظام سرمایه داری جهانی، هنوز در سطح جهانی وارد دوران انحطاط خود نشده بود. کمون پاریس در مهد تمدن بورژوازی و توسط متمدنهای بربر بخون کشیده شد. اگر هم بخون کشیده نمی شد، تحول آن به نظام کمونیستی جهانی در آن مقطع امکان پذیر نبود. انگلس این مسئله را بخوبی توضیح میدهد:

"همه جا این انقلاب را طبقه کارگر انجام داد. طبقه کارگر بود که باریکادها در خیابان بر پا میکرد و جان خود را نثار می نمود. ولی تنها کارگران پاریس بودند که از بر انداختن حکومت، منظور کاملاً روشنی داشتند و آن عبارت بود از بر انداختن نظام بورژوازی. اما، با آنکه آنها از تضاد ناگزیری که بین طبقه آنها و بورژوازی وجود داشت بخوبی باخبر بودند مهذا نه تکامل اقتصادی کشور و نه سطح تفکر توده کارگران فرانسوی هیچکدام به آن پایه نرسیده بود که تجدید نظام اجتماعی را میسر و ممکن گرداند. بهمین جهت ثمرات انقلاب را در ماهیت امر طبقه سرمایه داران به چنگ آورد." [۱۷]

همانطوری که در بالا ذکر شد، وقوع جنگ جهانی اول بیانگر آن بود که سرمایه داری وارد دوران انحطاط خود شده بود، سرمایه داری وارد عصر امپریالیسم شده بود. ما معتقد هستیم در عصر انحطاط سرمایه داری، در عصر امپریالیسم تمامی دولتها صرف نظر از بزرگی و کوچکی شان، صرف نظر از قدرت اقتصادی و نظامی شان از گانگسترهای بزرگ مثل آمریکا و بریتانیا گرفته تا گانگسترهای کوچک مثل ایران و پاکستان همگی امپریالیستی هستند.

به عبارت بهتر با ورود سرمایه داری به عصر انحطاط خود، عصر امپریالیسم، عصر انقلابات کمونیستی نیز آغاز شد. این به مفهوم این است که انقلاب در دستور کار در تمامی کشورها چه سرمایه داری متروپل و چه سرمایه داری پیرامونی، انقلاب کمونیستی است. انقلاب کمونیستی به همان اندازه در بریتانیا، آلمان و غیره معتبر است که در پیرامونی ترین کشور سرمایه داری چون افغانستان. قطعاً انقلاب کمونیستی در یک کشور پیرامونی بخشی از انقلاب جهانی خواهد بود، نه

یک پدیده کاملاً مجزا و ایزوله شده و از سوی دیگر چون بخشی از انقلاب جهانی خواهد بود نیازمند کمک پرولتاریای جهانی خواهد بود. قطعاً مسئولیت بزرگی بر شانه های پرولتاریای کشورهای متروپل سنگینی می کند. بدون کمک پرولتاریای کشورهای متروپل در تمامی ابعاد پروسه انقلاب کمونیستی در کشور پیرامونی به پیش نخواهد رفت.

ذکر این نکته نیز ضروری است که انقلاب اجتماعی (انقلاب کمونیستی) محدود به چند روزی نیست که انقلاب پیروز می شود بلکه کل پروسه انقلاب را مد نظر دارد. بعنوان مثال انقلاب اکتبر تحقق اهداف پروسه ای است که سالها طول کشید و سر انجام در ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ طی یک قیام مسلحانه قدرت سیاسی بدست پرولتاریای روسیه افتاد.

### انقلاب دمکراتیک از منظر اتحاد مبارزان کمونیست

ما به وضوح درک و برداشت خودمان را از زمینه های شکل گیری انقلابات اجتماعی و در عصر کنونی انقلاب کمونیستی بیان کردیم. حال ببینیم مواضع و اهداف اتحاد مبارزان کمونیست چقدر با مارکسیسم بیگانه بوده است. چطور بعنوان جناح چپ سرمایه تئوریها و مواضع اش در خدمت سترون کردن مبارزه طبقاتی بوده است. مجدداً به شعار پایانی اولین مانیفست «سهند» قلبی و اتحاد مبارزان بعدی بر میگردیم:

"برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق!" [۱۸]

اتحاد مبارزان کمونیست خواهان برقراری جمهوری دمکراتیک خلق بود. سوالی که قطعاً مطرح می شود این است که چرا اتحاد مبارزان کمونیست خواهان دیکتاتوری پرولتاریا، جمهوری شورائی و غیره نبود، بلکه خواستار جمهوری دمکراتیک خلق بود؟ در اینجا است که مائوئیسم اتحاد مبارزان کمونیست خود را آشکار می کند. از آنجائیکه اتحاد مبارزان کمونیست درک و باور یکسانی با «مائو» در رابطه با انقلاب داشت و باز هم همچون «مائو» معتقد بود که طبقات انقلابی، چهار طبقه (یعنی طبقه کارگر، طبقه دهقان، طبقه خرده بورژوازی و سه نقطه، خجالت کشیده اند، بورژوازی ملی را بنویسند، لذا سه نقطه گذاشته اند) خواهان تحولات دمکراتیک در جامعه بودند، لذا باید منافع طبقات دیگر نیز در نظر گرفته میشد، به عبارت بهتر طبقه کارگر باید بعنوان سیاهی لشکر در خدمت اهداف طبقات دیگر قرار میگرفت. منصور حکمت می نویسد:

"رابطه امپریالیستی حاکم شرایط عینی وجود طبقات انقلابی دیگر را فراهم ساخته است (دهقانان، خرده بورژوازی در حال تجزیه شهری ...) که در سرنگونی امپریالیسم و امحای استثمار شدید و دیکتاتوری آن ذینفع هستند و بر علیه نظام موجود به شیوه های مبارزاتی انقلابی دست می زنند. لذا طبقه کارگر تنها طبقه ای نیست که در انقلاب ایران خواهان تحولات دمکراتیک است.

بنابراین انقلاب ایران دمکراتیک است چون نظام امپریالیستی حاکم در ایران تحت سلطه خود از نقطه نظر شرایط عینی (استثمار شدید اقتصادی و سرکوبی سبعانه سیاسی طبقه کارگر و طبقات زحمتکش دیگر: دهقانان، خرده بورژوازی شهر...) و هم از نقطه نظر شرایط ذهنی (وجود طبقاتی در کنار طبقه کارگر - عمدتاً دهقانان - که بنابر شرایط عینی زندگی اجتماعی خود آمادگی پذیرش

شیوه های انقلابی مبارزه بر علیه نظام موجود را دارا هستند) به انقلاب ایران محتوایی دموکراتیک بخشیده است. [۱۹]

نکته حائز اهمیت این است که اتحاد مبارزان کمونیست علیرغم عمده بودن مبارزه طبقه کارگر، حتی به باور خود اتحاد مبارزان کمونیست، امکان انقلاب کمونیستی (انقلاب سوسیالیستی) را میسر نمی داند، دلیل آن را نیز در خصلت ضد امپریالیستی انقلاب جستجو می کرد. شاگردان کائوتسکی، فعالین اتحاد مبارزان کمونیست، از کج فهمی شان نبود که نمی توانستند، مفهوم مارکسیستی امپریالیسم را بفهمند، بلکه از تعلق خاطرشان به جناح چپ سرمایه بود و است که برایشان امپریالیسم یک قدرت ستمگر و زور گو است و تضاد کار و سرمایه باید تحت الشعاع مبارزه ضد امپریالیستی اتحاد مبارزان کمونیست قرار می گرفت:

"انقلاب کنونی ایران، با وجود حاکمیت سرمایه دقیقاً به اعتبار خصلت ضد امپریالیستی خود، انقلابی دموکراتیک است. به این جهت، با وجود عمده بودن مبارزه طبقه کارگر و بورژوازی ایران، انقلاب ایران بلافاصله سوسیالیستی نیست، بلکه انقلابی دموکراتیک است." [۲۰]

مسئله بعدی که مطرح می شود، یک لحظه، فقط برای یک لحظه تصور کنیم، پرولتاریای ایران گوش بفرمان اتحاد مبارزان کمونیست شد و بعنوان سیاهی لشکر پشت سر طبقات اجتماعی دیگر قرار گرفت و انقلاب دموکراتیک اتحاد مبارزان کمونیست را به پیروزی رساند. این طبقه اجتماعی از خود نخواهد پرسید، قبل از انقلاب دموکراتیک نظام اجتماعی سرمایه داری بود و ما برده مزدی، بعد از انقلاب دموکراتیک نیز سرمایه داری خواهد بود و ما باید همچنان برده مزدی باشیم، این انقلاب چه تاثیری در بردگی مزدی ما خواهد داشت؟

"سرمایه داری ایران، دقیقاً از آن جهت که همچنان در فردای پیروزی انقلاب دموکراتیک سرمایه داری متکی به استثمار امپریالیستی است، نمیتواند با مطالبات اقتصادی پرولتاریا که محور آن فراتر رفتن از امکانات بورژوازی در چنین کشوری است سازگار باشد." [۲۱]

البته اتحاد مبارزان کمونیست برای پیروز شدن انقلاب دموکراتیک خود، شرط و شروطی نیز قائل شده بود، یعنی تشکیل حزب مورد نظر اتحاد مبارزان کمونیست. همزمان تاکید می کند، پرولتاریا اجازه ندارد ("نمی تواند") دست به یک انقلاب بلاواسطه سوسیالیستی بزند بلکه باید به برنامه حداقل قناعت کند. در «برنامه حزب کمونیست» ایران که برنامه اتحاد مبارزان کمونیست را برنامه خود کرده بود و قرار بود تنها حزب کمونیست دنیا شود این چنین می خوانیم:

"ما اعلام می کنیم که شرط لازم پیروزی انقلاب دموکراتیک ایران تشکیل حزب کمونیست و تامین رهبری پرولتاریا در صفوف جنبش انقلابی است.... در چنین شرایطی پرولتاریای آگاه و حزب کمونیست او نمیتواند به یک انقلاب بلاواسطه سوسیالیستی دست زند.... مضمون سیاسی و اقتصادی پیروزی انقلاب دموکراتیک تحقق برنامه حداقل پرولتاریا است." [۲۲]

اتحاد مبارزان کمونیست به هر چیزی چنگ می اندازد تا سرمایه داری را از تیر رس حمله پرولتاریا در امان نگه دارد و یاوه سرانی می کند که شرایط عینی و ذهنی برای انقلاب سوسیالیستی

مهیا نیست؟ مگر وجود روابط تولیدی سرمایه داری، شرایط عینی را برای انقلاب سوسیالیستی مهیا نمی‌کند؟ مگر بعد از انقلاب مشروطیت (انقلاب بورژوا دموکراتیک) جامعه ایران سرمایه داری نبود؟ اتحاد مبارزان کمونیست استدلال مائوئیستی خود را مطرح می‌کرد، ترکیب طبقاتی نیروهای محرکه انقلاب و طبقاتی که به شیوه انقلابی بدنبال خواسته های دموکراتیک بودند، انقلاب را در چهارچوب دموکراتیک محدود می‌سازد. پرولتاریا باید بخاطر منافع طبقات انقلابی دیگر، البته به باور اتحاد مبارزان کمونیست انقلاب بکند.

"به اعتقاد ما انقلاب حاضر به حکم شرایط عینی و ذهنی خود نمی‌تواند انقلابی بلاواسطه سوسیالیستی باشد. انقلاب حاضر نمی‌تواند نابودی سرمایه داری را در دستور بلافصل خود داشته باشد. ترکیب طبقاتی نیروهای محرکه انقلاب ما، وجود طبقات و اقشار غیر پرولتاری در کنار پرولتاریا که به شیوه ئی انقلابی برای دست یابی به خواسته های دموکراتیک خود دست به مبارزه می‌زنند از یک سو، و آماده نبودن شرایط ذهنی لازم برای بسیج پرولتاریا از سوی دیگر، انقلاب ایران را در چارچوبی دموکراتیک مشروط و محدود می‌سازد." [۲۳]

حال ببینیم عوام فریبی و پوپولیسم اتحاد مبارزان کمونیست را، یعنی آماده نبودن شرایط عینی و ذهنی برای انقلاب سوسیالیستی و تحت الشعاع قرار دادن مبارزات پرولتاری در راستای منافع طبقات دیگر را یکی از مریدان بعدی آن، محمود قزوینی چگونه توضیح میدهد؟ البته این کادر باسابقه کمونیسم کارگری ظاهرا روند تکاملی ایدئولوژی خود (کمونیسم کارگری) را فراموش کرده و در رابطه با آماده نبودن شرایط عینی و ذهنی در نقل و قول قبلی، البته ناخودآگاه این چنین به افشاگری کمونیسم کارگری می‌پردازد:

"فرق پوپولیسم انقلابی سال ۵۷ با سوسیالیسم مبتذل حمید تقوایی این است که پوپولیسم سال ۵۷ شرایط عینی و ذهنی را برای سوسیالیسم آماده نمی‌دید و برای همین خودش هم از شعار سوسیالیستی و مبارزه برای برقراری فوری سوسیالیسم دست بر میداشت و مشغول انقلاب دموکراتیک و انقلاب برای طبقات دیگر میشد." [۲۴]

سوالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که زمینه های شکل گیری تز انقلاب دموکراتیک چه بوده و در چه شرایطی و در پاسخ به کدام معضلات در جنبش کارگری ارائه شده است؟ ریشه های تز انقلاب دموکراتیک را باید در انقلاب ۱۸۴۸ آلمان و انقلاب ۱۹۰۵ روسیه جست. مارکس و اتحادیه کمونیستها انتظار داشتند که بورژوازی آلمان در سال ۱۸۴۸ قدرت را کسب کرده و یک جمهوری بورژوائی بنا نهد. مارکس و اتحادیه کمونیستها همچنین امیدوار بودند این جمهوری نیز به نوبه خود و نسبتا سریع به یک انقلاب پرولتاری منتهی شود. ولی تسلیم شدن بورژوازی لیبرال آلمان به دولت پروس باعث شد مارکس در این سناریو تجدید نظر کند. خطابه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیستها (مارس ۱۸۵۰) در واقع تجزیه و تحلیل مارکس و انگلس از شرایط جدید بود. ایده انقلاب دموکراتیک بر آن بود که پرولتاریا هم وظایف بورژوازی و هم وظایف خویش را از راه یک انقلاب مداوم یا بدون وقفه انجام دهد. این انقلاب دموکراتیک در واقع به مثابه یک موقعیت قدرت دو گانه بین کارگران و خرده بورژوازی و به عنوان گامی بسوی دیکتاتوری پرولتاری در نظر گرفته می‌شد. قبل از اینکه ۱۸۵۰ به پایان رسید مارکس و انگلس تئوری انقلاب دموکراتیک

را رها کرده و نتیجه گرفته بودند که هر امیدی به یک انقلاب پرولتری به دنبال یک انقلاب بورژوائی در سال ۱۸۵۰ بیش از اندازه خوش بینانه بوده است. انگلس در سال ۱۸۹۵ در سر آغازی بر مبارزات طبقاتی در فرانسه نوشت:

"تاریخ به ما و تمام کسانی که چون ما فکر میکردند، ثابت کرد که اشتباه کرده ایم، و روشن کرد که سطح توسعه اقتصادی در بخش اصلی اروپا در آن زمان برای از بین بردن تولید سرمایه داری چندان زیاد آماده نبود و این را با انقلاب اقتصادی که از سال ۱۸۴۸ بخش اصلی اروپا را فرا گرفته ثابت کرده است."

مورد دوم انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و کتاب دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک اثر لنین بود. لنین در تلاش بود تا توسعه نا همگون روسیه را که در آن ده میلیون کارگر بوسیله سرمایه جهانی در شرکت های بزرگ استثمار می شدند ولی همچنان یک رژیم نیمه فئودال مرتجع قدرت سیاسی را در دست داشت دریابد. کرنش بورژوازی لیبرال در برابر وعده های تزار در سال ۱۹۰۵ و کرنش منشویک ها، لنین را مجبور کرد تا آلترناتیو خود را به شرایط جدید ارائه دهد. لنین به این نتیجه رسید که پرولتاریا باید از راه یک "دیکتاتوری انقلابی کارگران و دهقانان فقیر" وظایف بورژوازی را نیز به سر انجام برساند.

لنین در مقابل حکومت مطلقه تزار و نه دیکتاتوری امپریالیستی، و زمانی که هنوز سرمایه داری وارد دوران انحطاط خود نشده بود و جامعه روسیه در حال گذار به سرمایه داری بود، راه حل "دیکتاتوری کارگران و دهقانان فقیر" را مطرح کرد. لنین هرگز در مقابل دیکتاتوری ناشی از حاکمیت سرمایه داری نمی توانست بدیل یک جمهوری بورژوائی دیگر و یا حتی "جمهوری دموکراتیک خلق" را پیشنهاد کند.

لنین نیز همچون مارکس و انگلس به تجزیه و تحلیل شرایط پرداخت و بخش اعظم نظرات خود را در سایه تجربیات جنبش کارگری تکامل داد. اگر خطایی اتحادیه کمونیستها دورنمای جدید مارکس و انگلس را ترسیم می کرد، «تزه های آوریل لنین» یک تکامل با توجه به شرایط جدید اجتماعی، هم در تئوریهای لنین و هم در جنبش کارگری بود.

زمینه های شکل گیری تزه های آوریل لنین چه بود؟ برنامه بلشویکهای قدیمی، دیگر قدیمی شده بود، سرمایه داری وارد دوران انحطاط خود، عصر انقلابات پرولتری و جنگهای امپریالیستی شده بود. بلشویکها می بایست برنامه و راه حل و آلترناتیو خود را برای شرایط جدید ارائه می دادند. متأسفانه اکثریت بلشویکها، بخصوص بلشویکهای قدیمی قادر به درک شرایط جدید نبودند، بخصوص تکامل سرمایه داری و همچنان در گذشته غوطه ور بودند. تنها اقلیت ناچیزی از بلشویکها و در راس آنها لنین، پاسخگوی شرایط جدید شدند. در چنین زمینه ای بود که تزه های آوریل لنین شکل گرفت و تزه های آوریل لنین می بایست جای برنامه بلشویکهای قدیمی را می گرفت. اما برنامه با مخالفت نیرومندی در میان بلشویک های قدیمی که بوسیله کامنف نمایندگی می شد روبرو شد و در نتیجه با ۱۲ رای به ۲ رای شکست خورد. اما سرانجام بلشویکها یکپارچه از پشتیبانی دولت موقت دست

برداشتی و به تدارک برای قدرت شورایی پرداختند. تز دوم از تزه‌های آوریل لنین، شوراهای را بعنوان قدرت سیاسی پرولتاریا مطرح کرد. بعد از آن بود که شعار تمام قدرت بدست شوراهای توسط بلشویکها مطرح شد.

در جریان موج انقلابی که بین سالهای ۱۹۲۲ - ۱۹۱۷ شکل گرفت، انقلاب پرولتری روسیه در کشوری به پیروزی رسید که در آن تجزیه جمعیت به پرولتاریا و بورژوازی نه فقط در سطح وسیعی همانند بریتانیا، آلمان، فرانسه و غیره صورت نگرفته بود بلکه حتی در سطح نسبی، همانند ایران ۱۳۵۷ نیز صورت نگرفته بود. در بسیاری از نقاط روسیه بخصوص در قسمت‌های شرقی آن سرمایه داری اصلا شکل نگرفته بود و یا از رواج بسیار کمی برخوردار بود. جمعیت پرولتاریای روسیه قبل از ۱۹۱۷ به کمتر از ده میلیون نفر می رسید که بخش زیادی از این جمعیت در جریان جنگ امپریالیستی، جنگ جهانی اول کشته شده بودند. این مسئله را مقایسه کنید با شرایط اجتماعی ایران در سال ۱۳۵۷. هنگامی که انقلاب پرولتری روسیه بوقوع پیوست، حدود صد و سه میلیون نفر جمعیت روستائی را تشکیل میدادند، در حالیکه جمعیت شهری تنها حدود بیست و دو میلیون نفر بود.

با این توضیحات می توان دریافت که شرایط اجتماعی ایران، یعنی میزان پیشرفت و گستردگی نظام سرمایه داری در ایران سال ۱۳۵۷ بیشتر از روسیه سال ۱۹۱۷ میلادی بود و نمی تواند دلیلی موجه بر ضرورت انقلاب دمکراتیک باشد. پس زمینه های انقلاب دمکراتیک اتحاد مبارزان کمونیست را در کجا باید جست؟ از آنجائیکه اینکه اتحاد مبارزان کمونیست معتقد بود طبقات انقلابی دیگری نیز در سال ۱۳۵۷ خواهان تحولات انقلابی بودند، لذا می بایست خواست و منافع آن طبقات انقلابی را نیز در نظر میگرفت، چنین چیزی تنها با درک مائونیستی (چند طبقه) اتحاد مبارزان کمونیست امکان پذیر بود.

اتحاد مبارزان کمونیست تاکید می کرد که پیروزی انقلاب «دمکراتیک» اساس مالکیت خصوصی بورژوائی بر وسائل تولید، مبادله، تولید کالائی و خرید و فروش نیروی کار را نقض نخواهد کرد، سرمایه داری سر جای خودش پابرجا خواهد بود. از نابودی سرمایه داری خبری نیست! بورژوازی ملی وحشت نکند، قرار نیست نظام تولیدی دیگر جایگزین سرمایه داری شود. تنها قرار است شرط و شروطی برای بورژوازی گذاشته شود. اتحاد مبارزان کمونیست محتوای پیروزی انقلاب دمکراتیک خود را این چنین توضیح میداد:

"محتوای پیروزی انقلاب دمکراتیک ایجاد مناسب ترین حالات سیاسی و اقتصادی برای بسط مبارزه طبقاتی است، که از نقطه نظر پرولتاریا قبل از هر چیز در مطالبات حداقل به فشرده ترین شکل بیان می شود. از نظر اقتصادی، تحقق این مطالبات ابدا به معنای نابودی سرمایه داری نیست، به معنای استقرار یک نظام تولیدی "دیگر" نیست، بلکه صرفا الگویی است که پرولتاریا بر اقتصاد بورژوائی تحمیل می کند و شرط و شروطی است که بر کارکرد این نظام می گذارد.... دخالت پرولتاریای انقلابی در تعیین طول روز کار، حداقل دستمزد، ایام مرخصی، شرایط بیمه و بهداشت، چگونگی اداره صنایع، اوضاع معیشتی بیکاران و نیز چند و چون موقعیت زحمتکشان غیر پرولتر، اساس مالکیت خصوصی بورژوائی بر وسائل تولید و مبادله، تولید کالائی و خرید و فروش نیروی

کار را نقض نمی کند، اما بی شک بر شرایط سود آوری و انباشت سرمایه محدودیت ها و شروطی می گذارد. " [۲۵]

اتحاد مبارزان کمونیست اظهار میداشت که پیروزی انقلاب دمکراتیک خرید و فروش نیروی کار را نقض نخواهد کرد، به عبارت بهتر خرید و فروش نیروی کار همچون سابق ادامه خواهد داشت، منتهی با شروط و محدودیت هائی.

اتحاد مبارزان کمونیست بعنوان جناح چپ سرمایه به جناح راست سرمایه "تضمین" میدهد که در فردای پیروزی انقلاب دمکراتیک اش شیوه تولید سرمایه داری پابرجا خواهد بود. فعالین اتحاد مبارزان کمونیست این افتخار را نصیب خود می سازند تا بعنوان کارشناسان سرمایه و در راستای اهداف دراز مدت سرمایه وارد عمل شوند و راه حل های عملی خود را برای مدیریت و سازماندهی فروش نیروی کار با توجه به شرایط اجتماعی و نیازهای سرمایه ارائه دهند.

در فردای پیروزی انقلاب دمکراتیک و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق اتحاد مبارزان کمونیست، نیروی کار کالا است (طبق اتحاد مبارزان کمونیست در فردای پیروزی انقلاب دمکراتیک همچنان سرمایه داری متکی به استثمار امپریالیستی خواهد بود) و ارزش این کالا در جامعه سرمایه داری نیز همچون هر کالای دیگری از میزان کار اجتماعا لازم که برای باز تولید آن صرف می شود تعیین می شود. در کشورهای پیرامونی سرمایه میانگین ارزش نیروی کار پائین تر از میانگین ارزش نیروی کار در کشورهای متروپل است و به تبع آن میانگین بازدهی و همچنین میانگین طول عمر نیروی کار در کشورهای پیرامونی سرمایه پائین است. جناح چپ سرمایه بخصوص در سرمایه داری پیرامونی همواره جناح راست سرمایه را به کوته اندیشی متهم می کند و منافع دراز مدت سرمایه را توصیه می کند، اینکه حفظ کارائی نیروی کار در راستای منافع سرمایه است.

این بخش از وظایف اتحاد مبارزان کمونیست را نهادهای سرمایه همچون اتحادیه های کارگری بخصوص در کشورهای متروپل انجام میدهند، تا خشم و اعتراض انقلابی کارگران را تخلیه سازند، اعتراضات کارگران را کانالیزه کنند. حتی در صورت نیاز سرمایه دست به اقدامات «رادیکال» نیز می زنند، اقدام به اعتصاب هم می کنند. اگر نیاز سرمایه ایجاب کند، ارزش نیروی کار را نیز بالا می برند. اما همه اقدامات ضد کارگری، کاهش واقعی ارزش نیروی کار، تعدیل نیروی کار و غیره همیشه قبلا به تائید اتحادیه های ضد کارگری رسیده است.

تصویری که اتحاد مبارزان کمونیست با عوام فریبی تمام از فردای پیروزی انقلاب دمکراتیک ارائه میداد، حتی بعنوان قصه برای کودکان دبستانی نیز قانع کننده نبود و نیست. کارگران مطالبات خود را به گونه ای به بورژوازی مطرح می سازند که استثمار وحشیانه را از بورژوازی سلب کند. کارگران از بورژوازی مطالبه نکرده اند و الا بورژوازی دلش می سوزد و می بخشاید. یاوه سرایان به سرمایه اجتماعی هویتی "اخلاقی" میدهند.

"مطالبات پرولتاریای انقلابی می باید به گونه ای طرح شود که امکانات این استثمار وحشیانه را از بورژوازی سلب کند. مطالبات اقتصادی پرولتاریا، در حله اول در تعیین ارزش نیروی کار در اقتصاد سرمایه داری ایران، با اهرم های سیاسی از بالا و پائین دخالت می کند." [۲۶]



اگر در دنیای تصویری اتحاد مبارزان کمونیست همه بورژواها مثل بیل گیتس "بشر دوست" بودند، شاید دیگر نیازی به اهرم های سیاسی از بالا و پائین نبود.

بیل گیتس موسس و سهام دار اصلی شرکت مایکروسافت حدود ۳۰ میلیارد دلار صرف ایجاد موسسه خیریه ای کرده است که در خدمت آموزش، بهداشت و همچنین اینترنت رایگان در کتابخانه های عمومی و غیره است. آقای گیتس به دیگر سرمایه داران نیز توصیه می کند که چنین کارهای خیریه ای را انجام دهند. نهادهای تبلیغاتی سرمایه و همچنین ژورنالیستهای سرمایه در وصف خصوصیات انسانی گیتس سنگ تمام می گذارند و می نویسند: "بشر دوستی نزد گیتس از اهمیت بالایی برخوردار است". در همان حال شرکت مایکروسافت ۱۸۰۰۰ نفر از کارمندان خود را اخراج میکند. [۲۷] برای ۱۸۰۰۰ نفر روزگار جلو چشمانشان سیاه می شود. ۱۸۰۰۰ خانواده خانه خراب می شوند. و همچنان برای گیتس بشر دوستی از اهمیت زیادی برخوردار است.

اما منصور حکمت می خواهد در فردای پیروزی انقلاب دمکراتیک که سرمایه داری متکی بر استثمار امپریالیستی خواهد بود، در پروسه انباشت سرمایه خلل یا مشکل بوجود بیاورد. چنین چیزی تنها در دنیای تخیلی، اتحاد مبارزان کمونیست امکان پذیر خواهد بود.

"سرمایه داری ایران در عمل قادر به انباشت سودآور در محدوده چنین قیود و شروط "تحمیلی" نخواهد بود... روبنای حکومتی جامعه در "فردای" پیروزی انقلاب دمکراتیک ("جمهوری دمکراتیک خلق" یا در حالت سیاسی دیگر که بیانگر حاکمیت پرولتاریای انقلابی و متحدین دمکراتش باشد) از یکسو با نیازهای عملی انباشت سرمایه در ایران در تناقض است... پرولتاریای انقلابی می خواهد، می تواند و باید بار عواقب بحران را نه بر دوش توده های زحمتکش بلکه بر دوش بورژوازی قرار دهد." [۲۸]

از همه مضحک تر اینکه انباشت سرمایه بخاطر وجود چنین قیود و شروط امکان پذیر نخواهد بود. سرمایه داری یک روابط تولیدی است و سرمایه، سرمایه اجتماعی است. سرمایه نه خدا، نه مذهب، نه سیاست، نه اخلاق، نه شرط و شروط، هیچ چیز نمی شناسد، جز خون کارگران (ارزش اضافه) که باید به پروسه دورپیمائی سرمایه تزریق شود، تا انباشت صورت گیرد. سرمایه همچون «دراکولای» خون آشامی است که فقط خون تازه، خون کارگران (ارزش اضافی جدید) می خواهد، سرمایه می تواند کوتاه مدت بدون خون تازه، بدون انباشت سرمایه زنده بماند ولی ایجاد مشکل جدی بر سر راه انباشت سرمایه، خطرات جدی به پیش می آورد، که نمونه های آن، جنگ جهانی اول، دوم و غیره بوده است.

تا هنگامی که سرمایه داری وجه مسلط و غالب شکل بندی اقتصادی - اجتماعی جهان را تشکیل میدهد، در هر جا که انقلابی روابط تولیدی آن را متزلزل کرده و یا در هم بکوبد، سرمایه خواهد کوشید که این روابط را دوباره احیا کند. این که تا چه حد در این راه موفق خواهد بود یا نه، به گسترش یا عدم گسترش انقلاب جهانی بستگی دارد.

عوام فریبی می کنند که می خواهند، بار بحران را نه بر دوش توده های زحمتکش بلکه بر دوش بورژوازی بیندازند. آن هم از طریق جمهوری دمکراتیک خلق شان که در آن سرمایه داری متکی

بر استنثار امپریالیستی همچنان پا بر جا است. انگلس در اثر معروف خود بنام "منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" در تحلیل تاریخی خود میگوید:

"دولت به هیچ وجه نیرویی نیست که از خارج به جامعه تحمیل شده باشد. و نیز دولت، بر خلاف ادعای هگل، "تحقق ایده اخلاق"، "نمودار و تحقق عقل" نیست. دولت، محصول جامعه در پله معینی از تکامل آن است؛ وجود دولت اعترافی است به این که این جامعه سردرگم در تضادهای لاینحلی با خود گردیده و به نیروهای متقابل آشتی ناپذیری منشعب شده است که خلاصی از آن در ید قدرتش نیست. و برای اینکه این نیروهای متقابل یعنی طبقات دارای منافع متضاد، در جریان مبارزه‌ای بی‌ثمر، یکدیگر و خود جامعه را نبلعند، نیرویی لازم آمد که ظاهراً مافوق جامعه قرار گرفته باشد، نیرویی که از شدت تصادمات بکاهد و آن را در چهارچوب "نظم" محدود سازد. همین نیرویی که از درون جامعه بیرون آمده ولی خود را مافوق آن قرار می‌دهد و بیش از پیش با آن بیگانه میشود - دولت است".

بر خلاف چپ سرمایه، حدود صد سال قبل، یعنی در سال ۱۹۲۰ میلادی، اولین حزب کمونیست ایران، معتقد بود که حتی دمکراتیک ترین نظام پارلمانی، بخاطر وجود مالکیت خصوصی، بیانگر دیکتاتوری بورژوائی است. اولین حزب کمونیست ایران فراتر از انقلاب دمکراتیک اتحاد مبارزان کمونیست رفته و قدرت شورائی را بعنوان تنها آلترناتیو سرمایه داری ارائه داده بود و تاکید کرده بود وظیفه حزب تبلیغ بیوقفه قدرت شورائی است. حدود صد سال قبل این چنین نوشت:

"حتی دمکراتیک ترین نظام پارلمانی یا جمهوری بورژوائی که مبین شعار و اراده تمام مردم، تمام ملت و تمام طبقات باشد، بدلیل وجود مالکیت خصوصی بر زمین و وسائل تولید، در عمل کماکان دیکتاتوری بورژوائی خواهد ماند. در مقابله با این نظام، دمکراسی پرولتری یا شورائی (سویت) که در روسیه و یک سلسله دیگر از کشورها متحقق شده است و قدرت سازمانهای توده ای، یعنی طبقات اسیر سرمایه داری - پرولتارها و نیمه پرولتاریا - یعنی اکثریت عظیم اهالی را به پایه یگانه و ثابت کل دستگاه حکومتی، از پائین تا بالا، محلی تا مرکزی بدل میکند، بدین سان، این تنها حکومت شورائی است که میتواند خودگردانی محلی و منطقه ای را در شکلی بنحو غیر قابل مقایسه در سطح وسیع از هر جای دیگر و بدون اعمال قدرت از بالا، تامین سازد. این وظیفه حزب است که بیوقفه به کارگران و دهقانان ایرانی توضیح دهد که این تنها قدرت شورائی است که میتواند بمثابة قدرت واقعی مردم زحمتکش آنان را از استنثار و خود کامگی مالکین ارضی برهاند."

رهبران اتحاد مبارزان کمونیست بارها در مناسبت های متفاوت به دروغ اظهار داشته اند که ایدئولوژی شان و مواضع شان از اروپا و از لای کاپیتال مارکس وارد ایران شده است. منطقی تر بود، اگر می گفتند، ایدئولوژی شان و مواضع شان از لای ادبیات مائونیستی و استالینیستی وارد شده و توسط اتحاد مبارزان کمونیست مونتاژ و سرهم بندی شده است. چرا آدرس عوضی میدهید. مادامیکه طبقه کارگر بعنوان یک طبقه اجتماعی به این نتیجه نرسیده است تا رسالت تاریخی خود را بعنوان گورکن نظام سرمایه داری انجام دهد، بعنوان سکونی برای قدرت گیری جناح چپ سرمایه خواهد بود. این مسئله در سرمایه داری متروپل عریان تر از سرمایه داری پیرامونی قابل مشاهده است. انگلس این معضل را این چنین توضیح میدهد:

"تا هنگامی که طبقه تحت ستم یعنی در حال حاضر پرولتاریا، آنقدر پخته نشده باشد که به آزاد سازی خویش بپردازد، در اکثریت خویش رژیم اجتماعی موجود را بعنوان تنها رژیم ممکن در نظر خواهد گرفت و از لحاظ سیاسی سکونی برای طبقه سرمایه دار، و جناح افراطی چپ آن را تشکیل خواهد داد." [۲۹]

## پس گرفتن انقلاب دمکراتیک

مارکسیسم مذهب نیست و تئوریهای مارکسیستی نیز وحی مقدس نیستند، مارکسیسم تئوری رهایی پرولتاریا است. مارکسیست ها با استفاده از تجربه جنبش کارگری، به تجزیه و تحلیل شرایط اجتماعی می پردازند و تئوریهای خود را برای پیشبرد مبارزه طبقاتی ارائه میدهند. با تغییر و تحولات جامعه و با درس گیری از تجربیات گذشته یک گرایش سیاسی می تواند، مواضع، تئوری و یا تئوریهای قبلی خود را نقد نماید و موضع یا تئوری جدیدی جایگزین آن نماید. این پروسه کاملاً منطقی و اصولی است.

مارکس و انگلس از طریق خطابه اتحادیه کمونیستها، انقلاب دمکراتیک را پس گرفتند و انقلاب کمونیستی را مد نظر قرار دادند. انگلس با شجاعت تمام نوشت که «تاریخ به ما و تمام کسانی که چون ما فکر میکردند، ثابت کرد اشتباه کرده ایم». لنین از طریق تز های آوریل، انقلاب دمکراتیک را پس گرفت و تز انقلاب سوسیالیستی را ارائه داد و در رابطه با این تغییرات توضیح داد که «تئوری ما یک دگم نبود». این مسئله از یک سو نشانگر وفاداری یک گرایش فکری به پرنسپ های هائی است، که به آن معتقد است و از سوی دیگر جدی بودن یک گرایش فکری را نشان میدهد.

سوال اساسی این است که اتحاد مبارزان کمونیست که دیگر حالا تنها حزب کمونیست جهان شده بود، چگونه به این مسئله پرداخت. به شکل کنکرت، سرنوشت انقلاب دمکراتیک که ما صفحات در مورد آن توضیح دادیم، توسط وارثان اتحاد مبارزان کمونیست که حالا تنها حزب کمونیست جهان را تشکیل داده بودند، به کجا کشید؟ تنها حزب کمونیست دنیا از زبان رهبر تئوریک آن یعنی منصور حکمت، خیلی راحت و به سادگی زیر همه چیز می زند و در نهایت بی پرنسپیی به کلی منکر آن می شود که آنها معتقد به انقلاب دمکراتیک بودند و آشکارا دروغ می گوید که آنها انقلاب سوسیالیستی را تنها انقلاب اجتماعی ممکن و ضروری در ایران می دانستند و این چنین ریاکارانه می گوید:

"با تمام جایگاهی که یک انقلاب دمکراتیک پیروز مند - براساس ارزیابی مان از سیر محتملتر وقایع - در استراتژی کنونی مان دارد، هرگز انقلاب آتی در ایران را لزوماً و بنا به تعریف، انقلابی "دموکراتیک" نخوانده ایم و نمیخوانیم. حال آنکه حزب کمونیست انقلاب "دموکراتیک" را جایگزین آن کرده است، ادعایی ریاکارانه است. مارکسیسم انقلابی ایران از ابتدا و همواره، چه بطور اثباتی و چه در جدل با جریانات پوپولیستی، بر اینکه تنها انقلاب اجتماعی (به مفهومی که مارکس به کار میبرد) ضروری و ممکن در ایران انقلابی سوسیالیستی است و بر اینکه تنها سوسیالیسم پاسخگوی اوضاع نابسامان توده های وسیع در جامعه سرمایه داری است، تأکید نموده است." [۳۰]

می گویند دروغگو کم حافظه است، محمود قزوینی عضو سابق کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران، عضو سابق کمیته مرکزی حزب حکمتیست و یکی از مریدان منصور حکمت،

فراموش کرده که رهبرش دروغ گفته و زیر همه چیز زده است و ناخواسته دروغ رهبر خود را آشکار می‌سازد و دلایل واهی پس گرفتن انقلاب دمکراتیک و پذیرش انقلاب سوسیالیستی را این چنین توضیح میدهد:

"جمهوری دمکراتیک انقلابی را از برنامه حذف کردیم نه به این دلیل که متدلوژی و تئوری پشت آن غلط بود و یا اینکه از یکجا منصور حکمت و همه ما شروع کردیم به انقلاب سوسیالیستی معتقد شدن و حرفهای وحدت کمونیستی را پذیرفتیم. جمهوری دمکراتیک را از برنامه حذف کردیم چون تصویری که به بیرون میداد، درکی که از آن وجود داشت این بود که گویا ما طرفدار جمهوری دمکراتیک انقلابی و یا مرحله ای در انقلاب هستیم. با حذف آن از برنامه، متدلوژی که در آناتومی لیبرالیسم چپ از آن دفاع شده است سر جایش قرار دارد... جمهوری دمکراتیک انقلابی را از برنامه حذف کردیم، نه اینکه به متدلوژی شرکت در بالا برای پیشروی انقلاب در دوران انقلابی معتقد نیستیم. نه برای اینکه برای جنبش جاری که در مقابل چشمان ما قرار دارد طرح و نقشه ندهیم. ما با متدلوژی لنین و حکمت به سراغ جنبش جاری میرویم که در مقابل چشمان ما جاری است." [۳۱]

تاریخ این گرایش فکری مملو از چنین بی‌پرنسیپی‌هایی است. انقلاب دمکراتیک را از برنامه حذف کردند، چون تصویر جمهوری دمکراتیک انقلابی از خود ارائه میداد. مگر قرار بود انقلاب دمکراتیک تصویر جامعه کمونیستی از خود ارائه دهد؟ ظاهراً برای این بی‌پرنسیپی‌شان به لنین نیز چنگ می‌اندازند!

### دزدی آثار دیگران

در فضای سیاسی چپ این نظریه رواج دارد که منصور حکمت با توجه به توانایی‌هایش و آشنائی که به زبان خارجی داشت، آثار و نوشته‌های نویسندگان چپ را مطالعه می‌کرد، سپس همان تئوریها و نظریات را بعنوان دستاوردهای خود جا می‌زد. معمولاً استدلال می‌کنند که چون نویسندگان اصلی به زبان فارسی آشنائی ندارند، لذا از تصاحب آثار خود توسط منصور حکمت بی‌اطلاع بودند و یا هستند. با این حال حداقل در یک مورد شاکای خصوصی وجود دارد.

یکی از جریانات چپ سرمایه، سازمان وحدت کمونیستی [۳۲] سالها پیش ادعا کرد که جزوه «اسطوره بورژوازی ملی» منتشر شده توسط اتحاد مبارزان کمونیست به قلم منصور حکمت، از آن وحدت کمونیستی است. نکته حائز اهمیت این است که عدم تکذیب صریح و علنی آن توسط وارثان اتحاد مبارزان کمونیست و شخص منصور حکمت، جای سوال جدی است. سازمان وحدت کمونیستی ادعای خود را این چنین مطرح کرد:

"سالها پیش از آن که رفقای اتحاد مبارزان کمونیست به کشف اسطوره بورژوازی ملی و مترقی نائل شوند و جزوه ای به این نام در خرداد ۱۳۵۸ منتشر کنند، رفقای ما در مباحثات درونی خود با سازمان چریکهای فدائی خلق (سال ۵۳) نوشته ای با عنوان "طرح تحقیقی در باره بورژوازی ملی ایران" تهیه کردند. این نوشته، بعد در سال ۱۳۵۶، بعنوان ضمیمه ای در جزوه "بحران سیاسی،

اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ" انتشار یافت. و رفقای "اتحاد مبارزان کمونیست"، دو سال بعد، تزه‌های آن جزوه را – بدون ذکر ماخذ – اقتباس کرده اند. [۳۳]

## ادامه دارد

### مباحث بخش بعدی:

- مباحث اقتصادی اتحاد مبارزان کمونیست
- مفهوم مارکسیستی مافوق سود
- ارزش نیروی کار و اتحاد مبارزان کمونیست
- بهره مالکانه مطلق و اجاره تفاضلی
- مفهوم مارکسیستی انباشت سرمایه
- برنامه حداقل اتحاد مبارزان کمونیست

م جهانگیری

اول دی ۱۳۹۳

## یادداشت ها:

- [۱] برنامه اتحاد مبارزان کمونیست - صفحه ۱۱
- [۲] دو جناح در ضد انقلاب بورژوا امپریالیستی - مرداد ۱۳۵۹ - منصور حکمت
- [۳] اسطوره بورژوازی ملی و مترقی نوشته منصور حکمت
- [۴] برای اطلاع بیشتر از نقش جناح چپ سرمایه در تثبیت رهبری روحانیت ضد امپریالیست به مقاله «تحولات سال ۱۳۵۷، نگاهی به موضع‌گیریهای چپ دستگاه سیاسی سرمایه و انترناسیونالیستها» مندرج در سایت «صدای انترناسیونالیستی» مراجعه شود.
- [۵] بسوی سوسیالیسم، شماره ۱، دوره اول مرداد ۱۳۵۹
- [۶] پیشگفتار جزوه تحصن کارگران بیکار در وزارت کار سهند - فروردین ۱۳۵۸
- [۷] پیشگفتار جزوه تحصن کارگران بیکار در وزارت کار سهند - فروردین ۱۳۵۸
- [۸] مقدمه جزوه دورنمای فلاکت و اعتلای نوین انقلاب - تزهایی درباره اهمیت سیاسی بحران اقتصادی - بهمن ۱۳۵۸
- [۹] منبع بالا
- [۱۰] منبع ۸
- [۱۱] انقلاب ایران و نقش پرولتاریا (خطوط عمده) حمید تقوایی - منصور حکمت
- [۱۲] یملیان پوگاچف «Yemelyan Pugachov» خود رعیت نبود بلکه افسر ارتش بود و در رفاه زندگی میکرد. او در جریان ماموریت های خود و با مشاهده شرایط زندگی رعیت ها و ظلم و ستمی که بر آنها روا می شد، به حمایت از رعیت ها برخاست و رهبری اعتراضات و قیام آنها را بدست گرفت. اربابان زیادی فراری شدند و واحدهای زیادی از ارتش امپراطوری روسیه در هم شکسته شد. پوگاچف سعی کرد در منطقه تحت تسلط خود به اصلاحاتی دست بزند. نظام ارباب و رعیتی را ملغی اعلام کرد، خدمت سربازی را لغو کرد، مالیات حذف شد. سرانجام قیام پوگاچف سرکوب شد و خود پوگاچف دستگیر شد و به مسکو انتقال داده شد و در آنجا به شکل وحشیانه ای اعدام شد.
- [۱۳] رشد سیاسی و اقتصادی سرمایه داری، به عبارت دیگر گسترش سرمایه داری به مناطق جدید و تسخیر مناطق جدید، از ایران مستثنی نبود. گسترش تجارت اقتصادی ایران با ترکیه، هندوستان، روسیه و غیره ضرورت تحولاتی را در زیر بنا و روبنای جامعه ایران می خواست. ایران یکی از بازارهای اساسی کالاهای روسی بود، روسیه نیازمند آن بود تا کالاهایش در دور افتاده ترین دهات ایران نیز رخنه کند. این مسئله نیازمند خطوط جاده ای بود که روسیه در ساختن و گسترش آنها نقش بسزائی داشت. بریتانیا در راستای کاهش نفوذ روسیه و در راستای زیر حیطه نفوذ خود قرار دادن ایران، شبکه تلگراف را در ایران تاسیس و گسترش داد. در سال ۱۸۷۰ میلادی، سراسر ایران عملاً تحت پوشش پست و تلگراف بود.
- با تغییراتی که در ساختار زیر بنایی ایران بوجود آمد، شهرهای بزرگ ایران به مراکز اقتصادی تبدیل شدند و تجارت رشد یافت. کارگاهها و کارخانجات کوچک در صنایع متفاوت بوجود آمدند. مباحثی چون قانون، برابری حقوقی، ملیت، حاکمیت مستقل و غیره به تبع آن در جامعه شکل گرفت. اصل هشتم متمم قانون اساسی مشروطیت می گوید: «اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی خواهند بود». در چنین شرایطی بود که انقلاب بورژوا دمکراتیک ایران (انقلاب مشروطیت) و با خواست قانون اساسی و محدود کردن اختیارات پادشاه و انتقال بخشی از قدرت به پارلمان شکل گرفت.

[۱۴] ایدئولوژی آلمانی - صفحه ۴۸

[۱۵] الفبای کمونیسم

[۱۶] بزیر پرچم دروغین - لنین

[۱۷] مانیفست کمونیست - انگلس - پیشگفتار چاپ ایتالیایی سال ۱۸۹۳

[۱۸] انقلاب ایران و نقش پرولتاریا (خطوط عمده) حمید تقوایی - منصور حکمت - محفل مارکسیستی آزادی کارگر آذر ماه ۱۳۵۷

[۱۹] منبع بالا

[۲۰] منبع ۱۸

[۲۱] به سوی سوسیالیسم شماره ۲ - دوره اول

[۲۲] برنامه حزب کمونیست ایران - مصوب: سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران و اتحاد مبارزان کمونیست - اردیبهشت ۱۳۶۱

[۲۳]

[۲۴] پوپولیسم حمید تقوایی و منشور سرنگونی حزب کمونیست کارگری - حکمتیست (محمود قزوینی)

[۲۵] به سوی سوسیالیسم شماره ۲ - دوره اول - صفحه ۱۲

[۲۶] به سوی سوسیالیسم شماره ۲ - دوره اول - صفحه ۱۳

[۲۷] -۱۴-jobs-next-year-۱۸۰۰۰-cutting-<http://www.geekwire.com/2014/breaking-microsoft-cutting-18000-jobs-next-year-14-workforce>

[۲۸] به سوی سوسیالیسم شماره ۲ - دوره اول - صفحات ۱۴ و ۱۵

[۲۹] منشأ خانواده ، مالکیت خصوصی و دولت

[۳۰] به سوی سوسیالیسم شماره ۱ (دوره دوم)

[۳۱] پوپولیسم حمید تقوایی و منشور سرنگونی حزب کمونیست کارگری - حکمتیست (محمود قزوینی)

[۳۲] وحدت کمونیستی یکی از جریان‌های چپ سرمایه بود که در سال ۱۳۷۰ شمسی از هم پاشید. وحدت کمونیستی برخلاف دیگر گرایش‌های چپ سرمایه، در چهارچوب همان چپ سرمایه از یک حداقل تعادل نظری برخوردار بود.

[۳۳] «حزب کمونیست ایران» یا «حزب کمونیست» امک؟ - صفحه ۱۳۸